

فارسی در پاکستان

عارف نوشاهی

تنظیم، ویرایش و پی‌نوشت‌ها: زهره مشاوری

درباره این یادداشت‌ها

من هر موقع از خانه بیرون می‌روم و در کوچه و بازار و جاده و خیابان قدم می‌زنم، با مردم گفت‌وگو می‌کنم یا مجلات و روزنامه‌های اردو زبان را می‌خوانم، در هر جا به نوعی نقش و نشان زبان فارسی را می‌بینم؛ «آثار پدید است صنایع عجم را» و این بی‌علت نیست. فارسی، زبانی است که حدود هشت قرن در این سامان غلبه فرهنگی داشته و نشانه فضیلت علمی برای کسانی محسوب می‌شده است که این زبان را می‌دانسته‌اند و به آن می‌نوشته‌اند. برای کسی مثل بنده، که فارسی آموخته‌ام و زبان فارسی با تمام وجودم عجین شده، زندگی کردن در چنین جامعه‌ای بسیار لذت‌بخش است، زیرا آن تأثیر را بیشتر از هر کسی، در درون خود حس می‌کنم و به آن می‌بالم. وقتی این نشانه‌های فارسی را در ظاهر و باطن زندگی اجتماعی پاکستان می‌بینم، آرزو می‌کنم که همه کارها را کنار بگذارم و دوربین به دست بگیرم و از هر پدیده‌ای که بیانگر تأثیر زبان فارسی در پاکستان است، عکس و فیلم بگیرم و یک مستند بسازم؛ اما این کاری حرفه‌ای است و از من ساخته نیست، بنابراین به جای آن به یادداشت‌نویسی اکتفا کرده‌ام.

مرحوم دکتر محمود افشار اصطلاح «قلمرو فارسی» را مطرح کرده بود که شامل کشورهای فارسی‌زبان و تأثیرپذیر از زبان فارسی می‌شود. بنده در این قلمرو گشته‌ام؛ چند سال در ایران زیسته‌ام، سفرهای متعدد به ترکیه و تاجیکستان داشته‌ام،

چند سفر به افغانستان و هندوستان رفته‌ام و رنگارنگی فارسی را با چشم خود مشاهده کرده‌ام. وقتی با یک پیرمرد ترک از دوره خلافت عثمانی در استانبول تنها وسیله ارتباطم، زبان فارسی بود و او از من پرسید «چای می‌آشامی؟»، و روزی در دوشنبه یک تاجیک با محبت گفت «با ما یک پیاله چای بنوشید»، و هر وقت به تهران رفته‌ام دوستان تعارف کرده‌اند: «چای می‌خوری؟»؛ مزه و لذت این چای با قند پارسی برای همیشه در کام من مانده است. استعمال قدیم و جدید و تنوع کاربرد لغات فارسی را بدون سفر در داخل این قلمرو نمی‌توان پی برد. درباره تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو و زبان‌های بومی و اشتراکات زبان فارسی و اردو، کتاب‌هایی تألیف و نشر شده است، که عجلتاً از چند عنوان در اینجا یاد می‌کنم:

۱. فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان. تألیف دکتر شهریار نقوی. از انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ، ۱۳۴۱ ش، ۳۴۱ ص.

سه پیوست این کتاب به موضوع کار ما بسیار مربوط است:

الف: مقداری از واژه‌های فارسی که در هند و پاکستان (در فارسی و اردو) هنوز به قوه خود باقی است و در ایران به جای آن بیشتر لغات عربی به کار می‌رود (ص ۲۸۸-۲۹۶)؛

ب: مقداری از واژه‌های فارسی و عربی که غالباً جنبه قدیمی معانی آن در هند و پاکستان (به‌ویژه در زبان اردو) حفظ شده و با مفهوم کنونی ایرانی‌اش اندکی فرق دارد (ص ۲۹۷-۳۲۲)؛

ج: ضرب‌المثل‌های فارسی رایج در اردو (ص ۳۲۲-۳۲۳).

۲. تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو. تألیف دکتر محمد صدیق خان شبلی. انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۹۹۲ م، ۲۹۰ ص.

یکی از جامع‌ترین کتاب‌ها در موضوع خود است، ولی حروف‌نگاری مناسبی ندارد و نیاز به تجدید چاپ با حروف‌نگاری مناسب دارد. ابواب یازده‌گانه این کتاب عبارتند از: باب اول- انتشار زبان فارسی در شبه قاره پاک و هند و بنگلادش؛ باب دوم- تأثیر زبان‌های هند بر فارسی هند؛ باب سوم- ویژگی‌های فارسی که بر اردو تأثیر داشته است؛ باب چهارم- چگونگی تأثیر فارسی بر زبان اردو و

زمانی که لشکریان فارسی‌زبان او در پنجاب مستقر شدند و با اختلاط با مردم بومی، زبانی مخلوط به وجود آوردند که از مسیر پنجاب به طرف دهلی حرکت کرد و رفته‌رفته پالایش شد. صرف نظر از اختلاف مورخان درباره‌ی زمان و مکان پیدایش زبان اردو، نکته‌ی مسلم این است که زبان اردو آمیخته‌ای از واژه‌های فارسی، عربی و ترکی است و این آمیزش علت‌های مذهبی، فرهنگی و سیاسی دارد. به همین دلیل در این یادداشت‌ها برخی لغات عربی و ترکی رایج در پاکستان نیز مطرح شده است.

اساساً در این یادداشت‌ها لغاتی انتخاب شده که مفهومی متفاوت از مفهوم فارسی امروز ایران دارد؛ یا ترکیباتی که ساخته و پرداخته‌ی شبه قاره است و اصلاً در ایران رایج نیست. این یادداشت‌ها در دو بخش تنظیم شده است. در بخش اول، لغات به ترتیب الفبایی آمده و در بخش دوم برخی لغات و ترکیبات و اصطلاحات به ترتیب موضوعی جای داده شده است. این یادداشت‌ها را نخست بدون هیچ ترتیب و نظم به‌وسیله‌ی رسانه‌ی تلگرام در گروه «دوستداران میراث مکتوب» گذاشتم. عده‌ای از اعضای گروه، آنها را پسندیدند و اظهار نظر کردند و عده‌ای دیگر آنها را از گروه «دوستداران میراث مکتوب» به گروه‌های دیگر نقل کردند. روزی دکتر اکبر ایرانی مدیر گروه «دوستداران میراث مکتوب» از من خواستند که این یادداشت‌ها را برای نشر در گزارش میراث به ایشان بدهم، اما چون آنها را بدون هیچ نظم و روشی و فقط به یاری حافظه و بدون مراجعه به کتب نوشته بودم، صلاح نمی‌دیدم که به همان شکل نشر شود. در این میان، خانم دکتر زهره مشاوره‌ی که خواننده‌ی این یادداشت‌ها بودند، به یاری من شتافتند و داوطلب شدند که این یادداشت‌های پریشان را سروسامان بدهند. از ایشان سپاسگزارم که زحمتی متقبل شدند و این یادداشت‌ها را تنظیم و ویرایش نمودند و در خاتمه‌ی برخی مدخل‌ها پی‌نوشت‌هایی افزودند.

آخرین نکته‌ی شایسته‌ی ذکر این است که موضوع بررسی لغات مشترک فارسی و اردو-چه متحدالمعانی و چه مختلف‌المعانی-تحقیقی بر پایه‌های علمی را اقتضا می‌کند و اگر این تحقیق را در کشورهای قلمرو فارسی وسعت بدهیم، در واقع شکوه و ریشه‌های عمیق زبان فارسی را نشان داده‌ایم.

علت‌های آن؛ باب پنجم- تأثیر فارسی بر زبان و ادبیات اردو؛ باب ششم- واژه‌های فارسی در اردو؛ باب هفتم- کلمات دخیل در فارسی که به اردو انتقال یافته‌اند؛ باب هشتم- تصرفات اردو در واژه‌های فارسی و غیره؛ باب نهم- تأثیر فارسی بر واژه‌سازی اردو؛ باب دهم- ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات فارسی در اردو؛ باب یازدهم- تأثیر فارسی بر اردو از نظر دستور.

۳. اردو مین مستعمل عربی و فارسی ضرب الامثال. تألیف مقبول الهی. انتشارات مقتدره قومی زبان، اسلام آباد، ۱۹۹۶م، ۲۰۰ص.

کتابی است درباره‌ی ضرب‌المثل‌های عربی و فارسی که در اردو استعمال می‌شود.

۴. فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان اردو. تألیف دکتر شاهد چوهدری. انتشارات شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۵ش، ۷۶۰ص.

فرهنگی جامع است از الفاظ و ترکیبات فارسی در اردو با تلفظ و معادل‌های فارسی امروزی ایران.

۵. فرهنگ مشترک. تألیف گوهرنوشاهی. انتشارات مقتدره قومی زبان، اسلام آباد، ۱۹۹۶م، ۵۳۸ص.

فرهنگ الفاظ مشترک بین زبان‌های کشورهای اکو (پاکستان، ازبکستان، آذربایجان، تاجیکستان، ترکیه، ترکمنستان، افغانستان، ایران، قزاقستان و قرقیزستان) است.

۶. شناخت زبان فارسی. تألیف ظهیر احمد صدیقی. انتشارات جی سی یونیورسیتی، لاهور، ۲۰۱۶م. در پایان این کتاب نیز لغات مشترک فارسی و اردو که مفاهیم متفاوت دارند، نشان داده شده است.



این یادداشت‌ها به مصداق مُشتی نمونه از خروار لغات، اصطلاحات و ترکیبات فارسی و فارسی‌نما در زبان اردو است، که امروز زبان رسمی و ملی پاکستان و زبان میلیون‌ها نفر در هندوستان به شمار می‌رود. درباره‌ی پیدایش زبان اردو در شبه قاره، محققان نظریه‌های گوناگونی ارائه کرده‌اند. به گفته‌ی حافظ محمود شیرانی، محقق ممتاز شبه قاره، تکوین زبان اردو با حمله‌ی محمود غزنوی به هند آغاز شده است،

بخش اول - لغات

آبادی

این کلمه علاوه بر مفاهیم متعارف و رایج، یک مفهوم دیگر هم در پاکستان دارد و آن جمعیت یا تعداد مردم است؛ مثلاً می‌گوییم «آبادی پاکستان فرضاً دو صد میلیون است». در ترکیه به جای آن از کلمه نفوس استفاده می‌شود.

آبدوز

به انگلیسی Submarine و در ایران زیردریایی خوانده می‌شود.

آبیانه

پول یا مالیاتی است که کشاورزان در قبال دریافت آب برای مزرعه و کشت و کار به دولت می‌پردازند و به آن مالیه و در لهجه عامیانه معامله نیز گفته می‌شود. در ایران «حقابه» می‌گفته‌اند.

آرامگاه

اگر از راه اتوبان از پشاور به طرف لاهور سفر کنید، پس از فاصله‌های مناسب، کنار اتوبان تابلوی آرامگاه می‌بینید. آرامگاه در اینجا به مفهوم «استراحتگاه» است که به انگلیسی Resting Area می‌شود. در تاجیکستان کلمه جای دم‌گیری به این معنی شنیده‌ام، یعنی جایی که انسان کمی توقف می‌کند و نفس تازه می‌کند. ما آرامگاه به مفهوم قبر - چنان‌که در ایران استعمال می‌شود - هم داریم، اما آن را آخری آرامگاه یا ابدی آرامگاه می‌گوییم.

پی‌نوشت: آرامگاه به معنی موطن و مسکن و محل آسایش در شاهنامه و دیگر متون فارسی بسیار به کار رفته است:

ایزد - جل و علا - کشتن بندگان خویش و از عاج و اخراج ایشان از آرامگاه و مأوی اصلی برابر می‌فرماید. (رواینی، ۱۳۸۰: ۲۳۹)

تو را تا نسازم سلیح و سپاه
نسازم خور و خواب و آرامگاه

(فردوسی، ۱۳۷۶: ۷۶/۹)

گر از فتنه آید کسی در پناه
ندارد جز این کشور آرامگاه

(سعدی، ۱۳۷۵: ۳۸)

آشیانه/ حجره/ طبقه/ منزل

در تاجیکستان به هتلی رسیدم. مسئول، کلیدی در دست من داد

و گفت: «حجره شما در آشیانه سوم است». اگرچه کلمات حجره و آشیانه در پاکستان هم به کار می‌بریم، اما در تاجیکستان مفهوم خودش را دارد. آشیانه معادل طبقه است در ایران، ولی ما به جای آن در پاکستان از کلمه منزل استفاده می‌کنیم. یعنی اگر در ایران برای یک ساختمان طبقه سوم می‌گویند، ما در پاکستان می‌گوییم منزل سوم ساختمان. آشیانه در پاکستان به لانه پرندگان نیز اطلاق می‌شود. حجره در تاجیکستان به مفهوم اطاق مطلق است ولی در پاکستان اطاق کوچکی را می‌گویند که گاهی جنبه قداست مکانی دارد، مثلاً حجره‌های مسجد و حجره طلاب علوم دینی یا حجره فلان بزرگ و عارف. خود کلمه طبقه نیز در پاکستان اختلاف معنی دارد. مادر پاکستان به مفهوم صنف مردم به کار می‌بریم مانند «طبقه عوام».

منزل در پاکستان علاوه بر مفهوم خانه و طبقه، به معنی مقصد destination هم هست. اقبال لاهوری در پیام مشرق ترجیع‌بندی دارد با عنوان «حدی: نغمه ساریان حجاز» که مصرع ترجیع آن، این است:

تیزترک گام زن منزل ما دور نیست
(اقبال لاهوری، ۱۳۶۶: ۲۲۶)

اعتبار

به معنی باور است؛ مثلاً «من اعتبار حرف شما را ندارم» یعنی حرف شما را باور نمی‌کنم.

اندازه

یعنی گمان؛ مانند «از اندازه من بیشتر بود» یعنی از گمان من بیشتر بود.

اندرون ملک / بیرون ملک

وقتی به فرودگاه‌های پاکستان فرود می‌آیید، لوحه‌هایی با کلمات فارسی می‌بینید مانند:

«اندرون ملک روانگی» یعنی پروازهای خروجی داخلی.

«اندرون ملک پرواز» یعنی پروازهای ورودی داخلی.

«بیرون ملک روانگی» یعنی پروازهای خروجی خارجی.

«بیرون ملک آمد» یعنی پروازهای ورودی خارجی.

بار ثبوت

اصطلاح حقوقی است، مرکب از کلمه بار فارسی و ثبوت عربی

به کار می‌رود و بر جست‌وجو کردن دلالت ندارد. متلاشی نیز از «لا شیء» به معنی معدوم، فانی، نابود و از هم پاشیده است.

جایزه

یعنی واری؛ مثلاً ما کتابی داریم با نام جایزه مخطوطات اردو یعنی واری نسخه‌های خطی اردو.

چارپایی

تخت خواب میان‌باخته که چهار پایه دارد. یادم است که وقتی حکایات گلستان تدریس می‌کردم و به این بیت سعدی رسیدم:

نه محقق بود نه دانشمند
چارپایی بر او کتابی چند
(سعدی، ۱۳۷۴: ۱۷۰)

و از دانشجو خواستم که معنی اش کند. او بیت را مطابق مفهوم پاکستانی معنی کرد و گفت تخت خوابی که روی آن کتاب می‌گذارند!

پی‌نوشت: در ایران به صندلی‌هایی که تکیه‌گاه ندارد چارپایه می‌گویند.

چراغ گل کردن/ چراغ بزرگ کردن

در قدیم وقتی در روستاهای پنجاب از چراغ‌های نفتی استفاده می‌شد، برای خاموش کردن چراغ تعبیر چراغ گل کردن و چراغ بزرگ کردن را به کار می‌بردند، مثلاً می‌گفتند «چراغ را گل کن» یا «چراغ را بزرگ کن»، چون نزد مردم خاموش کردن بار منفی دارد و نمی‌خواستند آن را بر زبان بیاورند.

حدّ رفتار

سرعت مجاز را می‌گویم. در کنار خیابان‌ها و اتوبان‌ها در پاکستان تابلوی حد رفتار را می‌بینید.

خراج تحسین/ داد تحسین

بعضی ترکیبات ساخته و پرداخته شبه قاره است و اصلاً در ایران نشیده‌ام. خراج تحسین هم یکی از آنهاست. می‌گویم «خراج تحسین پیش کردن»، یعنی تحسین و ستایش به حق کسی کردن. هم چنین است داد تحسین یعنی آفرین و «داد تحسین دادن» یعنی آفرین گفتن.

که ترجمه‌ای است از انگلیسی Burden of proof یعنی بار اثبات، مسئولیت اثبات کردن ادعا. خود کلمه ثبوت نیز در اردو به مفهوم شاهد و سند است؛ مثلاً «فلانی نتوانست ثبوت ارائه کند» یعنی نتوانست شاهد ارائه کند.

پاشوا

زخم یا ورم شستن را پاشوا (پاشویی) می‌گویم.

پریشان

کلمه پریشانی در اردو مفهوم نگرانی را دارد و نگرانی در اردو یعنی نظارت. نگران نیز به معنی ناظر Supervisor است. در دانشگاه‌های مازکیب «نگران مقاله» به معنی استاد راهنماست.

پسپا (پس‌پا)

به معنی عقب‌نشینی است؛ مثلاً «ارتش دشمن پسپاشد» یعنی عقب‌نشینی کرد.

تلاش/ تلاشی/ متلاشی

تلاش به معنی جست‌وجو و پیدا کردن است. وقتی یک چیز گم می‌شود ما می‌گوییم که «دارم تلاش می‌کنم»، یعنی جست‌وجو می‌کنم. بهگوان داس در حدیقه هندی در شرح احوال فقیر دهلوی می‌گوید:

مثنوی شمس الضحی وقت رفتن (به) بیت‌الله گفته بود. بنده در تلاش آن است لیکن تا حال پیدا نیست. (بهگوان داس، ۲۰۱۵: ۲۰۴)

تلاش در اشعار اقبال، به این معنی بسیار دیده می‌شود:

به پرواز آ و شاهینی بیاموز
تلاش دانه در خاشاک تا کی؟

(اقبال لاهوری، ۱۳۶۶: ۲۱۱)

تلاشی به معنی بازرسی مطلق یا بازرسی بدنی هم هست. در افغانستان نیز کلمه تلاشی به معنی بازرسی بدنی به کار می‌رود. «تلاشی گرفتن» یعنی کسی را بازرسی [بدنی] کردن. «تلاشی دادن» یعنی بازرسی [بدنی] دادن. کلمه متلاشی نیز به معنی جست‌وجوگر است؛ مانند «ما متلاشی امنیم»، یعنی ما جست‌وجوگر امن هستیم.

پی‌نوشت: تلاش در اصل لغت ترکی است به معنی سعی و جست‌وجو. در ایران این واژه مترادف با کوشش

پی‌نوشت: «دادِ کاری یا چیزی دادن» به معنی ادا کردن حق آن در فارسی امروز ایران مستعمل است، مانند «داد سخن دادن».

خسته

در پاکستان دو معنی دارد: یکی نرم مانند «نان خسته» یا «بیسکویت خسته»؛ دیگری خراب‌شده مانند «بنای خسته»، یعنی بنایی که خراب است و رو به انهدام دارد. در عثمانی به معنی مریض و بیمار است و به همین مناسبت آنجا بیمارستان را خسته‌خانه می‌گویند. امروز در ایران خسته به معنی Tired است.

دستانه

یعنی دستکش.

دست‌پناه

یعنی انبر.

دستخط

به معنی امضاست؛ مثلاً می‌گوییم «این چک دستخط ندارد» یعنی امضا ندارد. «دستخط جعلی» یعنی امضای جعلی.

دستکاری/دستکار

به مفهوم صنعت دستی است. «دستکاری سکول» Dastkari School یعنی مدرسه‌ای که در آنجا آموزش صنایع دستی می‌دهند و دستکار یعنی هنرمند صنایع دستی.

پی‌نوشت: در متون فارسی واژه دستکار به هر دو معنی یادشده دیده می‌شود. به معنی صنعت و کار دست:

گر آید ز من دستکاری شگرف
نیازند با من در این کار حرف

(نظامی، ۱۳۸۶: ۵۵)

و به معنی صنعتگر و کسی که کار دستی انجام می‌دهد:

بدو گفت مادستکاران بدیم
نه از تخمه کامکاران بدیم

(فردوسی، ۱۳۷۶، ج ۶: ۳۶۰)

در فارسی امروز ایران، دستکاری به معنی دست بردن در چیزی یا نوشته‌ای و برافزودن یا کاستن از آن به قصد تخریب یا بهتر ساختن است.

دستگیر

در پاکستان به معنی دست‌گیرنده و کمک‌کننده در مصیبت و راهنماست، اما در ایران امروز به مفهوم کسی است که او را بگیرند و زندانی کنند.

پی‌نوشت: دستگیر صفت فاعلی مرکب مرخم است به معنی کسی که دست کسی را بگیرد و به او یاری برساند. در متون فارسی به این معنی فراوان دیده می‌شود:

در که نالم که دستگیر تویی
در پذیرم که در پذیر تویی

(نظامی گنجیه‌ای، ۱۳۸۶: ۵)

این واژه امروز به صورت صفت مفعولی به کار می‌رود، به معنی کسی که گرفته شده است و ظاهراً به این معنی نیز در متون کهن بی‌سابقه نیست:

سواری برون شد از ایشان چو تیر
کز ایشان کسی را کند دستگیر

(اسدی طوسی، به نقل از لغت‌نامه، ذیل «دستگیر کردن»)

دم‌پخت

سکوت کامل یا حالت مرگ در اثر خفگی؛ مانند «من نمی‌خواهم که شما دم‌پخت شوید».

دوره

یعنی سفر. دیروز در تمام رسانه‌های پاکستان این خبر بود: «صدر ترکی کا دوره پاکستان»، یعنی سفر رئیس‌جمهور ترکیه به پاکستان (صدر یعنی رئیس). در مدارس دینی، این اصطلاح مفهوم خودش را دارد؛ مثلاً «دوره صحیح بخاری» یعنی تدریس کامل کتاب صحیح بخاری.

دوگانه

اخیراً سفری به تاجیکستان داشتم. آنجا از زبان خانمی شنیدم که گفت: «من با فلانی دوگانه‌ام». منظورش متوجه نشدم. توضیح داد که با فلانی دوستم. در تاجیکی دو زن اگر با هم دوست باشند می‌گویند که ما دوگانه‌ایم. این اصطلاح مخصوص خانم‌هاست و آقایان نمی‌توانند بگویند ما دو نفر دوگانه‌ایم. در پاکستان دوگانه مفهوم دو رکعت نماز را دارد. «من دوگانه خواندم» یعنی دو رکعت نماز را خواندم.

پی‌نوشت: در فارسی امروز ایران دوگانه به معنی چیزی

روزگار

مسعود سعد لاهوری بیتی دارد:

همچو ما روزگار مخلوق است
گله کردن ز روزگار خطاست

(مسعود سعد، ۱۳۶۴: ۱/۶۹)

در این بیت و در فارسی ایران، روزگار به معنی زمانه است، ولی در پاکستان روزگار به معنی شغل و کسب است و ترکیبات و الفاظ دیگری نیز از آن داریم مانند: بی‌روزگار (یعنی بدون شغل، بی‌کار)، بر سر روزگار (یعنی شاغل) و روزگار پیدا کردن (یعنی شغل‌یابی).

رومال

پارچه‌ای است که در ایران بدان دستمال می‌گویند. در پاکستان رومال‌های کوچک جیبی و رومال‌های بزرگ برای بستن روی سر به جای دستار داریم.

سربراه

به معنی رئیس و منتظم یک سازمان و اداره. «سربراه مملکت» یعنی رئیس جمهور یا نخست‌وزیر کشور. پی‌نوشت: «سربراه» در فارسی امروز ایران به معنی مطیع و فرمانبردار است.

سرخ‌رو شدن/ سرخ‌رویی

وقتی کسی با عزت و حرمت از پس‌کاری برمی‌آید می‌گوییم که «سرخ‌رو شد». در ایران شنیده بودم که به معنی شرمندگی و شرمساری و پیروزی هم به کار می‌رود.

پی‌نوشت: سرخ‌رویی در متون فارسی نقطه‌مقابل زردرویی یا سیه‌رویی است. زردرویی در اثر بیماری یا شرمندگی پدید می‌آید و سیه‌رویی حاصل شرمندگی است، بنابراین سرخ‌رو کسی است که از صحت و سلامت برخوردار است و یا سربلند از کاری برآمده است. سرخی چهره در اثر خجالت یا خشم و غضب نیز از دیگر مصداق سرخ‌رویی است:

برآمد ز سودای من سرخ‌روی
کزین جنس بیهوده دیگر مگوی

(سعدی، ۱۳۷۵: ۱۶۹)

است که مرکب از دو جزء باشد، اما در متون فارسی یکی از معانی آن توأمان است. خاقانی این کلمه را چندین بار به معنی توأمان یا دوقلو به کار برده است:

سوگند خورد مادر طبعم که در شناس
از یک شکم دوگانه چو جوزا برآورم

(خاقانی، ۱۳۷۸: ۲۴۷)

شاید در تاجیکی به این دلیل از این کلمه استفاده می‌کنند که دو دوست نزدیک همیشه در کنار یکدیگرند و گویی دوقلو هستند. دوگانه به معنی دو رکعت نماز که امروز در پاکستان رواج دارد در متون فارسی بسیار است:

یکی از اینان سر بر نمی‌آرد که دوگانه‌ای بگزارد. (سعدی، ۱۳۷۴: ۸۹)

دیده‌دلیری

جرات، جسارت، پررویی. در روزنامه، خبری نوشته شده بود که «نمایندگان مجلس پاکستان با چه دیده‌دلیری در حقوق ماهیانه خود اضافه کرده‌اند».

پی‌نوشت: این ترکیب دقیقاً معادل ترکیب «شوخ‌چشمی» است که در متون فارسی بسیار دیده می‌شود:

شنیدم که سر از فرمان ملک باززد و حجت آوردن گرفت و شوخ‌چشمی کردن. (سعدی، ۱۳۷۴: ۱۱۷)

راه و رسم

یعنی رابطه، دوستی معمولی، آشنایی. «من با فلانی راه و رسم دارم» یعنی با او دوستم یا با او رابطه دارم. در ایران این ترکیب را به معنی شیوه و روش شنیده‌ام.

رشته

یعنی ارتباط یا ربط. از همین کلمه داریم رشته‌دار، یعنی خویشاوند و رشته‌داری یعنی خویشاوندی. از این کلمه دو فعل مرکب در اردو داریم:

۱. رشته مانگنا یعنی خواستگاری نمودن برای دختر یا پسر.
 ۲. رشته طی کرنا یعنی عمل خواستگاری انجام شده و دو نفر از طریق خواستگاری پیوند داده شده‌اند.
- در واقع در اینجا نیز مفهوم رشته شکلی از همان ارتباط و خویشاوندی است.

سُرخِی

رژ لب، ماتیک. «سُرخِی زدن» یعنی رژ لب زدن.

سرکار/ سرکاری

در ایران شنیده بودم که افسر پلیس یا نیروی انتظامی و بانوان را سرکار خطاب می‌کنند. این کلمه در هند و پاکستان امروز به معنی دولت و حکومت است. مثلاً «پاکستان سرکار» یعنی حکومت پاکستان. سرکاری یعنی حکومتی یا دولتی. ترکیب «سرکاری نوکری» یعنی خدمت دولتی. سرکار در شبه قاره لقب احترام‌آمیز برای عرفا نیز هست. مثلاً «بری سرکار» که اشاره به عبداللطیف قادری، عارفی مدفون در اسلام آباد است. گاهی برای مخاطب بزرگ‌تر هم از سرکار استفاده می‌شود و قید عارف بودن را ندارد و گاهی نیز برای تحبیب، به دوستان سرکار می‌گوییم.

سرکرده

به معنی ممتاز، رئیس، برگزیده، نمایان. «سرکرده انبیا» لقب حضرت محمد است.

شادی

تأهل و عروسی. «شادی کرنا (کردن)» یعنی تأهل کردن یا متأهل شدن. ترکیباتی از همین کلمه داریم: شادی‌شده یعنی متأهل؛ غیرشادی‌شده یعنی مجرد. «شادی گهر (خانه)» یعنی سالن برگزاری مجالس عروسی. در قدیم به نذر غله نیز شادیانه می‌گفتند که در هنگام عروسی، کشت‌کار یا مزارع به مالک خود تقدیم می‌کرد.

علاقه

در فرهنگ اردو ۱۱ مفهوم تاریخی برای این کلمه نوشته شده است، ولی امروز مفهوم رایج‌تر در میان عوام، منطقه، سرزمین و محله است. منطقه هم‌مرز با افغانستان را ما «علاقه غیر» می‌گوییم، یعنی منطقه‌ای که در آنجا قانون مملکت پاکستان اجرا نمی‌شود و قانون قبیله‌گی و عشایری است.

فصل

فصل در زبان اردو کشت یا محصول زراعت را می‌گویند. برای فصل به مفهوم امروزی در ایران، ما در اردو از کلمه موسم

استفاده می‌کنیم، مانند «موسم بهار». موسم در اردو معنی هوا هم دارد؛ مثلاً می‌گوییم «امروز موسم سرد است»، یعنی هوا سرد است. از همین کلمه ترکیبات «موسم عاشقانه» و «موسم شاعرانه» را داریم یعنی هوای دل‌انگیز.

قطار

یعنی صف. هنوز روی باجه‌های بلیت‌فروشی سینما یا قطار (راه‌آهن) به اردو می‌نویسند: «قطار بنائین»، یعنی صف شوید.

قلم‌برداشته

این ترکیب خالص فارسی را در ایران نشنیده و نخوانده‌ام. نوشته‌ای که بدون آمادگی قبلی، فی‌البداهه، بدون تکلف، بی‌تصنع و با حضور ذهن نوشته شود، آن را قلم‌برداشته می‌گوییم؛ یعنی نویسنده قلم را برداشته و بدون درنگ روی کاغذ نوشته است. برای این مفهوم کلمه بی‌ساخته را هم به کار می‌بریم. می‌توانم بگویم که این یادداشت‌های من قلم‌برداشته است!

پی‌نوشت: این ترکیب از نظر صوری با «قلم برداشتن» شباهت دارد، اما نباید با آن اشتباه شود. قلم برداشتن در ایران کنایه از تکلیف از کسی برداشتن است:

چون قلم برداشته است از مردم دیوانه حق
نی چرا در ناخن من می‌کند سودای خشک
(صائب، ۱۳۶۸، ج ۵: ۲۵۱۰)

کاشت‌کار

کسی که کشت می‌کند؛ همان که در ایران کشت‌کار می‌گویند.

کُرسی

صندلی مطلق. ترکیب «کُرسی صدارت» یعنی صندلی مخصوص ریاست جلسه.

گرفتار

این کلمه خیلی گرفتاری دارد. در پاکستان به معنی دستگیر و بازداشت است. مثلاً «پلیس او را گرفتار کرد» یعنی دستگیر کرد. من که گاهی به ایران می‌روم و آنجا خیلی گرفتارم؛ وقتی این را با مفهوم ایرانی، در پاکستان به دوستان فارسی‌ندان می‌گویم، آنان با من ابراز همدردی می‌کنند و می‌پرسند چرا پلیس ایران تو را گرفتار کرد؟!

مال

علاوه بر ثروت، گله گاو و مویشی را مال می‌گوییم.

مردم‌شماری

اصطلاح «مردم‌شماری» در پاکستان برابر با اصطلاح «سرشماری» در ایران است.

معرفت

به معنی واسطه و وساطت است. مثال: «من این نسخه را به معرفت حسن بیگ خریدم»، یعنی به واسطه او خریدم. اگر کسی آدرس مستقیم پستی نداشته باشد و بخواهیم نامه را به واسطه کسی برای او بفرستیم، پشت پاکت می‌نویسیم: «به دست فلان کس، به معرفت فلان کس برسد».

ملازم/ ملازمت

در متون فارسی قرن نهم مانند رشحات عین الحیات این کلمات را به معنی همراه و همراهی خوانده‌ام. امروز در اردو ملازم به معنی کارمند و ملازمت به معنی شغل و خدمت به کار می‌رود. مثلاً «سرکاری ملازم» یعنی کارمند دولتی و «سرکاری ملازمت» یعنی خدمت دولتی یا شغل دولتی. ملازم گاهی نوکر و پیشخدمت را نیز می‌گوییم که در خانه کار می‌کند.

پی‌نوشت: ملازم به معنی نوکر و خدمتکار در متون فارسی فراوان دیده می‌شود:

به ملازمان سلطان که رسانند این دعا را
که به شکر پادشاهی ز نظر مران گدا را

(حافظ، ۱۳۶۲: ۲۸)

در واقع ملازم کسی است که پیوسته در جایی یا همراه کسی باشد، به همین دلیل نوکر را ملازم گفته‌اند.

موزه

کفش‌های چرمی و جوراب را موزه می‌گوییم.

میده

در تاجیکستان پول خرد را میده می‌گویند؛ اما در پاکستان یک نوع آرد سفید را میده می‌گوییم که منظور همان خردی آن است.

وظیفه

به معنی مستمری، مدد معاش و بورس دانشجویی ماهانه یا سالیانه از طرف امیری یا دولت است. آن کسی که از این استفاده می‌کند، به او وظیفه‌خوار می‌گویند. در حیدرآباد دکن در عصر حکومت نظام‌ها اصطلاح وظیفه‌یاب برای کسی استعمال می‌شد که بازنشسته می‌شد و حقوق بازنشستگی می‌گرفت. در مدارس ما «امتحان وظیفه» برگزار می‌شود و کسی که قبول می‌شود دولت به او وظیفه یعنی بورس می‌دهد. در حوزه دینی «وظیفه خواندن» به معنی تکرار کلمات مقدس و حرز و دعاخوانی است. اصطلاح «اوراد و وظایف» در بین صوفیه بسیار رایج است.

پی‌نوشت: وظیفه به معنی چیزی است که برای کسی هر روز مقرر باشد. وظیفه و وظیفه‌خوار در متون فارسی بسیار به کار رفته است:

رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید
وظیفه گر برسد مصرفش گل است و نیند

(حافظ، ۱۳۶۲: ۴۶۴)

ای کریمی که از خزانه غیب
گبر و ترسا وظیفه‌خور داری

(سعدی، ۱۳۷۴: ۴۹)

به نظر می‌رسد مفهوم رایج در میان صوفیه نیز دلالت بر خواندن ادعیه و تکرار اذکار به میزان معین در هر روز دارد.

یارانه

در زبان اردو به معنی دوستی است و یار به معنی دوست است. به همین مفهوم دوستانه هم می‌گوییم. از کلمه یار ترکیب‌های دیگر نیز داریم: یارباش و یارباشی یعنی کسی که زیاد دوست دارد یا رسیدگی به دوستان می‌کند یا به اصطلاح، دوست‌باز است.

یکسو/ یکسویی

یکسو و یکسویی دو کلمه فارسی است که در اردو به کار می‌بریم و به معنی متمرکز به یک چیز شدن است. مثلاً اگر بگوییم «من یکسو نیستم» یا «یکسویی ندارم» یعنی توجه من به مورد اصلی نیست و فکرم پرتان است. یکسویی در واقع ضد پرتانی است.

بخش دوم - اصطلاحات و نام‌ها اصطلاحات تروریسم

از روزی که کشور پاکستان دچار تروریسم شده، برای ابلاغ اخبار، واژه‌های جدید و اصطلاحات نوین وارد فرهنگ ما شده است. برخی از این اصطلاحات متأثر از فارسی است، هرچند به نظرم از نگاه دستوری کمی اشکال دارد؛ مثل دهشت‌گردی برای تروریسم، دهشت‌گرد برای تروریست، درانداز برای اخلاص گرانی که پنهانی از آن طرف مرز به این طرف می‌آیند، خودکُش یعنی حمله‌کننده انتحاری و خودکُش حمله یعنی حمله انتحاری.

اصطلاحات روزنامه نگاری اخبار

روزنامه. خود کلمه روزنامه نیز در پاکستان رایج است، اما در روزمره اخبار می‌گوییم. مثلاً «این خبر در اخبار چاپ شده است»، یعنی در روزنامه چاپ شده است.

صحافی روزنامه نویس.

صحافت

روزنامه‌نویسی. برای صحافت به معنی Book binding در اردو یا پاکستان از ترکیب فارسی جلدسازی استفاده می‌شود و صحاف را جلدساز می‌گوییم.

سُرخِی

عنوان خبر.

شُهرِ سرخی

تیترا اصلی روزنامه در صفحه اول.

سرخیان

اخبار مهم.

نامه‌نگار

گزارشگر (Reporter).

اصطلاحات نادرشاهی

در ادبیات شبه قاره نادرشاه استعاره ظلم و غارت است. شاعری با نام احمدیار اوچی می‌گوید:

دهلی دل کرد غارت فوج ناز
نادرشاهی سپاهان گشته‌ام

(احمدیار، ۲۰۱۰: ۱۶۲)

در فرهنگ‌های شبه قاره چندین اصطلاحات به نادر شاه منسوب شده است. اینک چند نمونه:

نادرشاهی حُکم

حکم و فرمان آمرانه.

نادرشاهی مونچهین

سبیل‌های گنده مرعوب‌کن و ترساننده.

نادرشاهی زمانه

عصر تاریک و ظلم.

نام اوقات نماز

دمی (به معنی فجر که به نظرم از دمیدن صبح است)، پیشین، دیگر، شام و خفتن.

پی‌نوشت: به‌جز «دمی» باقی این نام‌ها در متون کهن فارسی موجود است.

نام پیشه‌وران و طبقات

برخی پیشه‌وران و طبقات مردم را هنوز با اسامی فارسی یاد می‌کنیم مانند: بهشتی (سقا، آبکش، کسی که در مشک آب نوشیدنی حمل می‌کند و به دیگران می‌رساند)، جولاهه (بافنده)، خانسامان (آشپز)، زرگر، درزی (خیاط)، میراثی (طبقه‌ای از مردم که نساب و خواننده آوازند. علت تسمیه را نمی‌دانم، اما گمان می‌کنم چون از میراث دیگران یعنی نسب و حسب باخبرند، به آنان میراثی می‌گویند)، زمین‌دار، کمی و کمین (افرادی از طبقات حقیر و پایین. علت تسمیه نمی‌دانم، به گمانم با توجه به کلمه کمینه به معنی حقیر به آنان کمین می‌گویند. در زبان اردو کار را کام می‌گویند و شاید کمی و کمین حالت فاعلی کام باشد، به معنی کارکننده. این طبقه از مردم در جامعه بسیار مظلوم است و امرار معاش آنان وابسته به کار کردن برای دیگران است)، ترخان (نَجّار. نَجّاران روستای ما خود را از اخلاف مغول می‌دانند و در فرهنگ‌ها آمده که شاهزادگان ترک و مغول لقب ترخان داشتند. شاید بدین علت به آنان ترخان می‌گویند)، مهتر و جمع‌دار (نظافتچی)، حلال‌خور (کسانی که مُردار می‌خوردند. در واقع مصداق «برعکس نهند نام زنگی کافور» است)، حجّام (کسی که موی سر و ریش می‌تراشد و شغل او حجامت

حیف که هیچ کس از کلمات فارسی استفاده نمی کند. اسامی ای که ما استفاده می کردیم: بسته (کیف)، تختی (لوح)، تا (ورق)، پیمانہ (خط کش) و سیاهی (مرکب) و قلم و دوات و کاغذ و صوف (پارچه ای که داخل دوات است).

آن موقع به جای کلاس، جماعت می گفتند، مانند «جماعت پنجم». در موقع حضور و غیاب هم استاد نام شاگرد از روی دفتر می خواند و شاگرد در جواب لبیک یا حاضر جناب می گفت. استاد در دفتر از علامت ح برای حاضر و غ برای غایب استفاده می کرد، که امروز از علائم انگلیسی P (Present) و A (Absent) استفاده می شود. در آن زمان ما استاد را منشی صدا می کردیم که امروز به سِر (sir) تبدیل شده است. در تاجیکستان وقتی کسی به دیگری تلفن می زند، او در جواب به جای الو یا سلام، لبیک می گوید.

نام محله ها

در پاکستان مردم خوش ذوق برخی محله های جدید را، که پس از استقلال پاکستان به وجود آمده اند، به فارسی و منسوب به گل و گلزار نامگذاری کرده اند؛ مانند: گلبرگ در لاهور، لاله زار در راولپندی، گلپهار در پشاور، گلبرگ گرینز (Gulbarg greens) در اسلام آباد، گلشن اقبال و گلستان جوهر در کراچی.

نام های مردان

برخی نام های مردانه در پاکستان برگرفته از نام شهرهای ایرانی (کاشان، تبریز، شیراز...) است؛ مانند کاشان احمد، تبریز خان و محمد شیراز. از نام شهرهای دیگر منطقه نیز برای نامگذاری در پاکستان استفاده می شود، مانند ملتان خان و کابل خان. در همین جا اشاره کنم که بعضی نام های مردانه در فرهنگ پاکستانی، در فرهنگ ایرانی نام های زنانه است؛ مانند فروغ، اکرم، اعظم، آفتاب.

نام های مکان با پسوند خانه

توشه خانه (محلی که رؤسای دولت پاکستان هدیه های دولتی را که از رؤسای کشورهای دیگر دریافت می کنند تحویل می دهند)، محافظ خانه (آرشیو اسناد دولتی)، مال خانه (آرشیو اسناد مالکیت زمین)، شفاخانه (جایی که معالجه بیماران انجام می شود، بیمارستان کوچک) طهارت خانه (جایی برای انجام طهارت بدنی)، دواخانه (داروخانه).

یعنی موتراشی است. این با حجامت به مفهوم فصد خون جداست. در قدیم حجامان، یعنی موتراشان امروز شبه قاره، کار فصد خون هم می کردند؛ به نظرم بدین علت به خود نام حجام گرفتند، حکیم (طبيب)، منشی (مسئول نامه نگاری و حسابات در ادارات در قدیم)، دایی (همان دایه است، با این تفاوت که امروز دایی در پاکستان زنی را می گویند که خدمات زایمان انجام می دهد)، حلوائی (کسی که شیرینی ها می پزد، قناد).

نام ظروف

در روستاهای پنجاب نام بسیاری از ظروف مصرف به فارسی است، مانند: استاوه (صورت تبدیل شده آفتابه)، پاتیلہ (قابلمه)، پیاله، تغار (طشت فلزی)، چمچہ، خوانچہ (طبق چوبی یا فلزی چهار گوش)، دسترخوان (همان دستار خوان است که امروز در ایران سفره می گویند)، دیگ، دیگچہ، سینی، صراحی، طشتری (بشقاب خرد)، قاشق، کاسه، کفگیر، کوزه.

نام غذاها

اسامی برخی غذاهای پاکستانی نیز مشترک با اسامی ایرانی است، البته با تفاوت در پخت و پز و ذائقه. مانند: نان، پلاو (پلو)، شیرمال (نان روغنی)، قورمه (گوشت بدون آب)، بریانی (برنج با مرغ یا گوشت گاو)، کوفته (با گوشت چرخ کرده طبخ می شود)، نرگسی کوفته (کوفته ای که داخل آن تخم مرغ کامل جوش خورده می گذارند و کوفته را دو نیم می کنند و آن به شکل چشم [نرگس] در می آید)، زرده (پلو شیرین با رنگ زرد)، فرنی (با آرد برنج و شیر درست می شود)، سیخ کباب (کبابی که به وسیله سیخ می پزند)، شامی کباب، تکه کباب (کبابی که با تکه های گوشت می پزند)، سبزی پلاو (پلو با سبزی)، مرغ مُسَلَّم (مرغی که سالم سرخ کرده باشد)، سموسه (سنبوسه)، حلوا.

نام قطارها

نام قطارهای ما فارسی است مانند تیزگام، تیزرو، شاهین، عوام، براق، ملت، سبک خرام، سبک رفتار.

نام لوازم التحریر و محیط مدرسه

من تا کلاس پنجم در یک دبیرستان روستایی درس خواندم. در آن موقع نام های برخی لوازم التحریری که ما استفاده می کردیم به فارسی بود، که امروز جایش اسم های انگلیسی گرفته و

در تاجیکستان دو اصطلاح مشابه شنیدم؛ یکی حاجت‌خانه به معنی دستشویی و دیگری طهارت‌خانه به همان معنی‌ای که گفته شد. در استانبول پارکی به نام گل‌خانه هست. ببینید خانه فارسی چقدر وسیع است.

استفاده از فارسی در ارتش پاکستان

روی لوگو یا مونوگرام رسمی نیروی هوایی پاکستان، علامت شاهین و زیر آن این مصراع فارسی اقبال لاهوری نقش بسته است:

صحراست که در یاست ته بال و پر ماست

(اقبال لاهوری، ۱۳۶۶: ۲۳۰)

یادم است که یک بار نیروی زمینی پاکستان برای استخدام و جذب نیرو در روزنامه‌ها آگهی به زبان اردو داده بود و در آن آگهی برای تشویق از این مصراع مثنوی مولوی استفاده کرده بود:

کار مردان روشنی و گرمی است

(مولوی، ۱۳۸۶: دفتر اول/ب ۳۲۱)

روی لوگوی ارتش زمینی پاکستان شعار «ایمان، جهاد فی سبیل الله و تقوی» به خط فارسی، کنده شده است.

نام مدال‌های نظامی ارتش پاکستان نیز با استفاده از کلمات عربی و فارسی است. مانند: نشان حیدر (به دلیل شجاعت حضرت علی، ملقب به حیدر کَرار. این عالی‌ترین مدال نظامی پاکستان است)، هلال جرأت، ستاره جرأت، تمغه جرأت، تمغه دفاع، تمغه حرب، تمغه جنگ، ستاره بسالت.

نام مدال‌های غیرنظامی پاکستان نیز عربی و فارسی است. مانند: نشان پاکستان، نشان شجاعت، نشان امتیاز، نشان قائد اعظم، نشان خدمت، هلال پاکستان، هلال شجاعت، هلال امتیاز، هلال قائد اعظم، هلال خدمت، ستاره پاکستان، ستاره شجاعت، ستاره امتیاز، ستاره قائد اعظم، ستاره خدمت، تمغه پاکستان، تمغه شجاعت، تمغه امتیاز، تمغه قائد اعظم، تمغه خدمت، تمغه حُسنِ کارکردگی.

منابع

- احمد یار اوچی (۲۰۱۰). دیوان یکتا خوشابی. به کوشش محمد سلیم مظهر، نجم الرشید، محمد صابر. لاهور:

دانشگاه پنجاب.

- اقبال لاهوری، محمد (۱۳۶۶). کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری. با مقدمه احمد سروش. تهران: سنائی.
- بهگوان داس هندی (۲۰۱۵). حدیقه هندی. به کوشش شریف حسین قاسمی. دهلی: کمیسیون ملی برای مخطوطات.
- حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد (۱۳۶۲). دیوان. به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری. تهران: خوارزمی.
- خاقانی شروانی (۱۳۷۸). دیوان. مقابله و تصحیح و مقدمه و تعلیقات ضیاءالدین سجادی. تهران: زوآر.
- سعدالدین وراوینی (۱۳۸۰). مرزبان‌نامه. به کوشش خلیل خطیب رهبر. تهران: صفی‌علیشاه.
- سعدی شیرازی (۱۳۷۴). گلستان. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی.
- سعدی شیرازی (۱۳۷۵). بوستان. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی.
- صائب تبریزی (۱۳۶۸). دیوان. به کوشش محمد قهرمان. تهران: علمی و فرهنگی.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۶). شاهنامه. به کوشش وزیر نظر سعید حمیدیان. تهران: قطره.
- مسعود سعد سلمان (۱۳۶۴). دیوان. به تصحیح و اهتمام مهدی نوریان. اصفهان: کمال.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۶). مثنوی معنوی. به سعی و اهتمام رینولد الین نیکلسون. تهران: امیرکبیر.

